

چرا اقتصاددانان توافق ندارند

روش‌ها و چگونگی استدلال آنها مرتبط می‌باشد و از این نظر که چگونگی تعریف و استدلال را در روش‌ها پی می‌گیرد با منطق ارتباط خواهد داشت.

از سوی دیگر چون به شناخت کلی و ریشه مباحث آن روش‌ها می‌نگرد، به نحوی ریشه

در فلسفه دارد. البته به اعتقاد ما با توجه به ارتباط ریشه‌ای در اندیشه‌های بشری، روش‌شناسی، بی‌ربطه (و منفک) از دیگر معارف نیز نمی‌باشد. مثلاً به طور غیر مستقیم با توان علمی و درک بشر در شناخت امور کلی نیز مرتبط می‌باشد و در این صورت بی‌ربطه با مقوله معرفت‌شناسی نیز نمی‌باشد. و حتی به نظر ما در صورتی که روش‌شناسی در وادی دین و معارف دینی وارد شود پیوندهای خاص متافیزیکی نیز می‌تواند پیدا کند. البته باید دقت کرد که پیوندهای مذکور تا حدی که اقتضای طبیعی بحث‌های اندیشه‌ای است، اجتناب‌ناپذیر است؛ اما نباید این بحث با

* نوشته حاضر ترجمه یک مقاله از مجموعه مقالات (فریتز مک‌لاپ *Machlup Fitx*) صاحب نظر معروف در فلسفه و علم و روش‌شناسی اقتصادی می‌باشد.

* اشارات با علامت [] و توضیحات بصورت (م) از مترجم می‌باشد.

نوشته: Fritz Machlup

ترجمه و توضیح از: یدالله دادگر

اشاره مقدماتی مترجم از دهه ۱۹۸۰ به بعد (و به خصوص در دهه ۹۰) مطالعات مربوط به روش‌شناسی اقتصاد (و سایر رشته‌های علوم اجتماعی) گسترش یافته و علاقه‌مندان زیادی پیدا کرده است. پیوندهای معرفت‌شناسی اقتصادی، فلسفه اقتصاد، ورود

ارزشها در اقتصاد و جدال قدیمی اثباتی و دستوری با شیوه‌های دیگری هنوز هم ادامه دارد. روش‌شناس اقتصادی در حال حاضر حداقل در دانشگاه‌های معتبر غربی به صورت رشته مستقلی از پژوهش، مورد توجه زیادی قرار گرفته است. لازم دیدیم قبل از اشاره به ترجمه مقاله حاضر (که در واقع یک بعد از ابعاد روش‌شناسی اقتصادی را مورد بحث قرار داده است) به یک سری نکات کلی و مقدماتی درباره روش‌شناسی اشاره کنیم.

یک تعبیر از روش‌شناسی، ارزیابی اصول حاکم بر روش‌های تحقیق در علوم و معارف مختلف می‌باشد. گاهی آن را می‌توان با مبانی علمی روش‌ها به طور کلی مترادف دانست. البته باید توجه داشت که روش‌شناسی با شناخت خود روش‌ها مترادف نمی‌باشد، بلکه به منشأ آن

خلط مباحث یکسان تلقی شود. به عبارت دیگر، هر جا امکان جدایی روش شناسی از سایر معارف وجود داشته باشد باید آن جدایی را ارج نهاد و پذیرا شد.

روش شناسی در علم اقتصاد^۱ سابقه چندانی ندارد. البته باید توجه کرد که بحث‌های کلی در روش شناسی و اشاره به موضوعات آن در اقتصاد تقریباً از زمان کلاسیک‌ها به طور غیر مستقیم مطرح بوده است. شاید بتوان گفت حتی زمان ریکاردو (۱۸۲۳-۱۷۷۲) به نحوی موضوعاتی از روش شناسی اقتصادی مطرح بوده است. البته این مسأله در زمان ویلیام سنور (۱۸۶۴-۱۷۹۰) یکی دیگر از سران اقتصاد کلاسیک، به میزان واضح تری مطرح بوده است. به همین صورت در زمان «جیمز میل» (پدر جان استوارت میل) و بخصوص زمان خود «استوارت میل» (۱۷۷۳-۱۸۰۶) حداقل به صورت عملی بحث‌ها و موضوعات روش شناسی اقتصاد وجود داشته است. «منگر» از مکتب «غایت‌گرایان» و پس از آن «جان نویل کینز» (پدر جان مینارد کینز)، خود «جان مینارد کینز» و بعد «رابینز» را می‌توان از توسعه دهندگان (و در ضمن به نحوی آغازگران) شکل خاصی از روش شناسی اقتصادی شمرد. بویژه بحث‌های «اثباتی» و «دستوری» که از اولین موضوعات مرتبط با روش شناسی اقتصاد بودند به طور رسمی توسط پدر کینز مطرح شد و البته «رابینز» در جدا کردن این دو مقوله و تأکید بر این جدایی نقش زیادی داشت. و به طور کلی روش شناسی غالب در اقتصاد در اوایل، ماهیت نئوکلاسیک داشت و دیدگاه فردگرایانه و اثبات‌گرایی بر آن حاکم بود.

در آستانه دهه ۱۹۷۰ جناح‌هایی به نحوی در برابر روش شناسی حاکم انتقاداتی را آغاز کردند که عملاً به «بدعت‌گذاران علم اقتصاد» مشهور شدند. اندیشه‌های ما بعد کینزی «تفکرات نهادگرایان» و صاحب نظران معاصر از «مکتب اطریشی» از نمونه‌های اینها هستند.^۲

روش شناسی علم اقتصاد پس از دهه هفتاد تحت تأثیر یک سلسله دیدگاه‌های فلسفی (بویژه در مقوله فلسفه علم) قرار گرفت. افکار ابطال‌گرایی پوپر بحث‌های «ساختار انقلاب علمی» «تامس کوهن» برنامه‌های تحقیق

لاکاتوش و حتی اندیشه ضد روش «فایرماند»، بر اوضاع کلی روش شناسی اقتصاد نیز سایه افکند. در نتیجه، صاحب نظران اقتصادی بسته به اینکه از کدام مشی فلسفی فوق تأثیر پذیرفته باشند، دیدگاه خاصی در روش شناسی از خود بروز می‌دادند. این افکار تا مدتی سیطره خود را بر علم اقتصاد حفظ کردند. اما تحولات این رشته بویژه پس از دهه هشتاد، اندیشه‌های جدیدی به همراه داشت. کارهای خوبی از «روزنبرگ» «استیوارت»، «هلیس ونل» و «هازمن» در این سالها منتشر گردید. در نتیجه دیگر حاکمیت اثبات‌گرایی صرف آن فراگیری سابق را نتوانست حفظ کند.

در این دوره، در برابر روش ارتدکس اثبات‌گرایی (که تحت تأثیر ابطال‌گرایی پوپر بود و افرادی چون فرید من و «بلو» از سردمداران آن بودند) شقوق دیگری مطرح شد. مسیر حرکت کلی از جهانشمولی نظریه‌ها به نحوی به

۱. در اینجا صرفاً به سابقه تاریخی روش شناسی به اقتصاد پرداخته شد. اما روش شناسی کلی (بویژه در علوم اجتماعی) نیز حداقل به طور غیرمستقیم از قرن هیجدهم مطرح بوده است. «ماکس وبر»، «ویلیام مونتگومری» «برجمن»، «نورث واینهید» «موریس کوهن» «رابینز باخ» «آلفرد شووتز»، «کارناپ»، «کوفمن»، «مارگنو»، «بریث وایت»، «نیگل»، «کارل همپل» و «پوپر» را می‌توان اندیشمندانی تلقی کرد که عملاً به پرورش مباحث روش شناختی به طور کلی پرداخته‌اند (م).

۲. مکتب اطریشی در واقع با تلاش‌های منگر جونز و والراس و با پدید آمدن مطلوبیت نهایی آغاز گردید. اما تحولات آن زیاد بوده و بعدها توسط «یونگ باورک» و «فون وایزر» ادامه یافت. هایک و فون مایزر رزاز دیگر چهره‌های معاصر این مکتب هستند. «هاربرلر» و بویژه مک لاپ (نویسنده مقاله حاضر) و در کنار آنها هایک نقش زیادی در این تفکر داشته و دارند. مکتب مابعدکینزی که در واقع مسأله رقابت کامل اقتصاد متعارف به همراه نقش کلیدی قیمت در تعیین حرکات کلی اقتصاد را زیر سؤال برد، افرادی چون «جون لیبسون»، «وینتراب»، «میشسکی» و «دویدسون» را در برمی‌گیرد. اینها تعیین کنندگان واقعی متغیرهای اصلی اقتصادی را تقاضای کلی می‌دانستند (و نه قیمت). «نهادگرایان» معتقد بودند که برای تجزیه و تحلیل ساختار علم اقتصاد، و جهت ارزیابی فرایندها تحولات اقتصادی و ماهیت اتخاذ تصمیم در اقتصاد باید نقش سازمان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را مورد تأکید قرار داد. این تفکر در واقع نقدی بر اقتصاد ارتدکس حاکم بود که عناصر غیر اقتصادی را در ارزیابی‌های اقتصادی دخیل نمی‌دانستند. از چهره‌های معروف این مکتب می‌توان به «ولن» «میچل» و بویژه «میردال» اشاره کرد (م).

کثرت‌گرایی میل نموده است. و حتی در آستانه دهه ۱۹۹۰ بحث‌های مابعد تجدد‌گرایی (Postmodernism) و مابعد اثبات‌گرایی (Post Positivism)، مطرح هستند. زمینه‌هایی هم اکنون در سطح اندیشه‌ها و مطالعات روش‌شناسی وجود دارد که به نحوی جامعه‌شناسی علم را (اگر نگوئیم جایگزین فلسفه علم) حداقل به صورت شق دیگر، و رقیب فلسفه علم مطرح سازد. بدیهی است پویندگی تفکر به طور کلی و زمینه خاص بحث‌های روش‌شناسی، این انتظار را ایجاد کرده که باید منتظر تحولات دیگری در این صحنه‌ها بود.^۱ با توجه به این مقدمه، به ترجمه مقاله مورد نظر می‌پردازیم. نویسنده پس از ذکر یک مقدمه و طرح یک مطالعه موردی (Case study) پیرامون نظام پولی بین‌الملل به ذکر چهار عامل عدم توافق در میان اقتصاددانان و بررسی آنها می‌پردازد.

[مقدمه]^۲

در بیان این سؤال که چرا اقتصاد دانان [در امور مربوط به علم اقتصاد] با هم توافق ندارند، انسان می‌تواند آن را یک پدیده واقعی تلقی نماید؛ علاوه بر این، گفته می‌شود که عدم توافق در میان اقتصاد دانان نسبت به دانشمندان و متخصصان سایر علوم و معارف بیشتر می‌باشد. شواهد مربوط به وجود عدم توافق در میان اقتصاد دانان، مفصل است و زبانزد خاص و عام می‌باشد.

اینکه آیا عدم توافق بین آنها نسبت به سایر زمینه‌ها و دیگر علوم و معارف، وسیع‌تر و جدی‌تر است [و یا نیست]، موضوعی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. مطمئناً این عدم توافق [حداقل در ظاهر] بیشتر به نظر می‌رسد. و همین امر برای انجام تحقیقی پیرامون علل آن، توجیه مناسبی است.

اقتصاددانان در ارتباط با یک سلسله از حوادث [و وقایع]، مقادیر و تغییرات مربوط به مقادیر مختلف، مبادرت به تدوین بیانیه‌ها و گزاره‌های عمومی می‌نمایند. بر مبنای این بیانات عام، به انجام پیش‌بینی‌ها و توصیه و تجویزهایی مبادرت می‌نمایند.^۳ تا زمانی که سخنان و

مطالب آنان کاملاً انتزاعی بوده و محدود را به استنباطات قیاسی پیرامون، اصول موضوعه، و پیامدهای آنان است، برای افراد دیگر، اهمیت [چندانی] ندارد که اقتصاد دانان با هم توافق داشته باشند و یا نداشته باشند. اما زمانی که آنها به اعمال سیستم نظری خود در مواردی اقدام می‌نمایند، آشکارا به توضیحات متفاوت و پیش‌بینی‌های گوناگون و توصیه‌های مختلف می‌رسند که مخاطب اظهار تعجب می‌کند.

در یک برخورد فراگیر و تحت عنوانی که انتخاب کرده‌ام، مطلب را با نمونه‌هایی از توضیح‌های گوناگون و متفاوت از هم (مثلاً مربوط به بحران کبیر) آغاز می‌کنم. و پس از آن به نمونه‌هایی از پیش‌بینی‌های مختلف (مثلاً فعالیت پس از جنگ مربوط به اقتصاد آمریکا) اشاره می‌نمایم. و نهایتاً مصادیق و مواردی از تجویزها و توصیه‌های گوناگون را بیان می‌نمایم. چون ارائه این مطالب در یک فرصت [سخنرانی] ۲۰ دقیقه‌ای^۴ دشوار می‌باشد، گزینشی عمل می‌کنم و تنها به عدم توافق‌هایی در توصیه‌های مربوط به سیستم پولی بین‌المللی اشاره می‌نمایم. انتخاب مذکور به این خاطر صورت گرفته که ما اخیراً نوعی تجزیه و تحلیل دقیق پیرامون این قبیل عدم توافق‌ها را انجام داده‌ایم.

۱. برای مطالعه بیشتر حداقل می‌توان مراجعه کرد به:

- a). Caldwell, *Beyond Positivism*, London and unwin 1982 (م)
 b). T.Hutchison, *Changing Aims in Economics* Blackwell 1992 (م)
 ۲. نویسنده بدون آوردن کلمه «مقدمه» بحث را آغاز کرده ما برای دقت بیشتر و همسازی این بخش از نوشته وی با «مقدمه» آن عنوان را افزودیم (م).
 ۳. برخی معتقدند که کار اقتصاددان بعنوان عالم اقتصاد تنها تبیین و پیش‌بینی رفتار متغیرهاست و توصیه و تجویز وظیفه او نیست. «مک لاپ» با این اشاره در واقع می‌خواهد بگوید که پیش فرض ضمنی او این است که توصیه و تجویز هم از نقش‌ها و وظایف اقتصاددان می‌باشد (م).
 ۴. آشکار است که وی، مفاد مقاله حاضر را در یک سمینار ارائه نموده است (م).

عدم توافق پیرامون توصیه‌های مربوط به نظام پولی بین‌المللی

بانکداران بانک‌های مرکزی نسبت به جر و بحث‌ها و اختلاف نظرهای اقتصاددانان اظهار تنفر کرده، تصمیم گرفته بودند دیگر به توصیه‌های آنان گوش فراندهند. با عنایت به دانستن این گرایش، ما تصمیم گرفتیم در ارتباط با منابع و منشأهای عدم توافق در مورد توصیه‌ها و تجویزهای مربوط به امور پولی بین‌المللی تحقیقی انجام دهیم. یک گروه مطالعاتی متشکل از ۳۲ اقتصاددان از ۱۱ کشور در قالب یک سلسه سمینارها گرد هم آمدند و پیرامون یک سری موضوعات به طور جدی با هم به کار و تحقیق پرداختند. گروه مذکور به نحوی نمایندگان چندین مکتب اقتصادی درگیر [که با هم اختلاف نظر داشتند] را شامل می‌شد. نکته قابل توجه این است که گروه مذکور اتفاقاً در برگیرنده حادترین نظریه پردازان در ارتباط با اصلاح پولی بین‌المللی بودند و در عین حال، آنها طرفداران طرح‌ها و برنامه‌هایی در آن چارچوب بودند که پیرامون آنها کمترین توافق وجود داشت. مواجهه مستقیم با دیدگاه‌های مختلف می‌توانست ما را قادر سازد که یک تجزیه و تحلیل کامل و منصفانه از منابع و عوامل عدم توافق ارائه کنیم.

نتایج مطالعه مذکور به صورت گزارشی مکتوب گردید. گزارش مذکور قسمت اعظم و تصویر کلی مقاله امروز را تشکیل می‌دهد.

انتخاب سیاست‌ها و خط مشی‌ها

برای آنکه موضوعات مورد بحث را به شکل ساده‌تری مطرح کنم، شمای کلی از توصیه‌ها و تجویزهای پاره‌ای از صاحب نظران امور پولی پیرامون قیمت طلا، نرخ ارز، ذخائر خارجی نگهداشته شده توسط مدیریت پولی هر کشور و اهداف داخلی سیاست پولی ارائه می‌کنم.

توصیه‌های متناقض توسط صاحب نظران پولی

(الف) قیمت طلا

۱ - سعی شود بدون تغییر باقی بماند.

- ۲ - به شدت آنرا افزایش دهید (آنرا دو برابر کنید).
- ۳ - به تدریج آن را افزایش دهید (بین ۲ تا ۴ درصد در سال).
- ۴ - به تدریج آن را کاهش دهید (بین ۲ تا ۴ درصد در سال).
- ۵ - گاه به گاه آن را افزایش دهید.
- ۶ - آنرا به بازار آزاد واگذارید و دولت هر مقدار تمایل دارد به خرید و یا فروش آن مبادرت کند.
- ۷ - آن را به بازار آزاد واگذار کنید و دولت جهت جلوگیری از کاهش شدید قیمت، مبادرت به فروش تدریجی موجودی خود نماید.

(ب) در ارتباط با نرخ ارز

- ۱ - همه آنها را تثبیت کنید.
- ۲ - تا هر زمان که ممکن است آنها را ثابت نگهدارید، سپس نسبت به یک سطح جدید [و معین] آنها را تعدیل نمایید.
- ۳ - آنها را تثبیت کنید، پس از آن هر از گاهی، مجدداً مقدار تثبیت شده را تعدیل کنید.
- ۴ - در قالب یک محدوده ثابت (که توسط خرید و فروش رسمی تضمین می‌شود) بگذارید آزادانه شناور باشند.
- ۵ - بگذارید بدون محدودیت شناور باشند، اما با خرید و فروش مراکز رسمی و بر طبق صلاحدید مدیریت پولی عمل شود.
- ۶ - بگذارید نرخ‌های ارز بدون هیچ نوع خرید و فروش رسمی و به طور آزاد شناور باشند.

(پ) در ارتباط بانگهداری [ترکیب] ذخائر خارجی بانک‌های مرکزی

- ۱ - طلا، دلار، پوند
- ۲ - طلا، دلار، پوند، فرانک، مارک و غیره
- ۳ - طلا، پوند، واحد پولی مرکب
- ۴ - طلا، واحد پولی مرکب
- ۵ - تنها طلا

۶ - طلا، واحد پول صندوق بین‌المللی پول

۷ - طلا، دلار، پوند، واحد پول صندوق

۸ - تنها واحد پول صندوق

۹ - هیچ کدام

یک هدف مهم تلقی شود. اجازه بدهید به ترتیب به تشریح امور فوق پردازیم.

[۱]. تفاوت در معانی لغات

اصطلاح‌شناسی متفاوت است و برای عبارات مختلف تعاریف همه‌گانی (و جهانشمولی) وجود ندارد. اگر معانی و مفاهیم کلمات [و عبارات] فهمیده شود، میزان قابل توجهی از عدم توافق‌ها رخت بر می‌بندد.

در اینجا یک سری کلمات هستند که همگی در تشریح مسائل بین‌المللی بکار می‌روند و از دید اقتصاددانان مختلف، معانی گوناگونی دارند. [می‌توان از میان اینها به] پول، عرضه پول، تقاضای پول، سرعت گردش پول، ذخیره کردن پول، پول رایج، اعتبار، بانک، نظام پایه طلا، کاهش ارزش پول ملی، تورم، سقوط قیمت‌ها، نرخ ارز متغیر، سطح قیمت‌های پایدار، اشتغال کامل، موازنه پرداخت‌ها، تأمین مالی هزینه‌ها، مازاد، کسری، تعادل، تعدیل، نقدینگی و امثال آن [اشاره کرد]. و در عین حال وضعیت این تفاوت‌ها، همانند برج بابل^۲ هم نمی‌باشد. زیرا هر تعداد از اقتصاددانان اگر بخواهند می‌توانند به یک توافق [حداقل] در موارد خاصی نائل آیند. در عین حال اگر انسان نوشته‌های منتشر شده از اقتصاددانان را (نه در قالب معنا‌شناسی) مورد مقایسه قرار دهد، می‌تواند یک سری توافق‌های محتوایی‌ای را برداشت کند که مؤلفان در عمل با هم توافق ندارند و یا تصوراتی از عدم توافق

ت) اهداف سیاست پولی داخلی

۱ - موازنه پرداخت‌های خارجی را بر اساس نرخ ارز ثابت حفظ کنید.

۲ - تثبیت سطح عمومی قیمت‌ها را تضمین کنید.

۳ - اشتغال کامل نیروی کار را تضمین کنید.

۴ - نرخ رشد مطلوب تولید ناخالص را تضمین کنید.

می‌توان هم با افزودن یک سری دیگر از سیاست‌گذاری‌ها و خط‌مشی‌ها و هم با اضافه کردن توصیه‌ها و تجویزها، لیست فوق را گسترش داد. اما همانطور که ملاحظه می‌شود، لیست مذکور برای متقاعد کردن هر شخص در مورد این واقعیت که محدوده انتخاب توصیه‌ها وسیع و تا حدی گنج‌کننده است، کافی می‌باشد.

چهار علت عدم توافق

به طور کلی می‌توان بین چهار عامل مربوط به عدم توافق میان صاحب نظران اقتصادی که پیرامون سیاست‌گذاری‌ها، اقدام به توصیه و تجویز می‌کنند تمیز قائل شد. [یکی] تفاوت در معنا‌شناسی کلمات است. دیگری تفاوت در منطق مورد استفاده می‌باشد. تفاوت در مفروضات واقعی و تفاوت در قضاوت‌های ارزشی دو عامل دیگر هستند.

دو مورد اول که جنبه معنا‌شناسی و تفاوت در منطق مورد استفاده دارند، براحتی قابل حل و فصل هستند. تفاوت مربوط به واقعیت‌ها در صورتی که شواهد تجربی مورد نیاز در دسترس باشد، قابل رفع و حل هستند. اما غالباً چنین نیست. اختلاف نظرهای هنجاری و ارزشی معمولاً قابل حل نیستند.^۱ اما حتی زمانی که نتوان واقعیت‌ها را معلوم کرد و قضاوت‌های ارزشی را همسو نمود، صرف شناسایی اختلاف نظرها می‌تواند به عنوان

۱. در بحث خود قضاوت‌های ارزشی توضیح خواهیم داد که این امر که هیچ راه حلی برای اختلاف نظرهای ارزشی وجود ندارد، قدری اغراق آمیز است و معمولاً قضاوت‌های ارزشی (و اخلاقی و احیاناً دینی) با پیش‌دوری‌های شخصی و دیدگاه‌های غیر آگاهانه و تعصبی خلط شده‌اند (م).

۲. منظور این است که اختلاف نظرهای بین اقتصاددانان به این صورت هم نیست که هیچ ربطی به هم نداشته باشند و زمینه هیچ نوع عدم توافق نباشد. برج بابل اشاره به قلعه‌ای در زمان‌های قدیم دارد که آنقدر زبان‌های گوناگون در میان ساکنان آنها وجود داشت که هیچ‌کدام منظور یکدیگر را درک نمی‌کردند. قیاس جالبی نویسنده انجام داده است (م).

را ملاحظه کند که اقتصاددانان عملاً پیرامون آن توافق دارند.

برای بدست دادن یک تصویر کلی از خلط مفاهیم (معنا شناسی) در چارچوب توصیه‌های سیاست‌گذاری مطرح شده، اجازه بدهید به دو عنوان و مفهوم اساسی توجه خود را معطوف داریم. ممکن است از واژه «تضعیف ارزش پول ملی»^۱ [devaluation] چنین [مواردی] فهمیده شود که: ۱ - منظور افزایش قیمت رسمی طلا باشد (لزوماً همراه افزایش نرخ ارز یا پول خارجی نباشد). ۲ - یا منظور افزایش در قیمت رسمی همه و یا بعضی از نرخ‌های ارز باشد (و لزوماً همراه با افزایش قیمت طلا نباشد). ۳ - ممکن است افزایش در قیمت هر دو باشد.

جدالها و بحثها بر نفع و ضد واژه مذکور به طور واضح بستگی به این دارد که منظور از آن واژه چیست؟ من در آن شمای کلی که توصیه‌های متناقض را آوردم واژه فوق را کنار گذاشتم.

مشابه همین مسأله، بحث انعطاف پذیری «نرخ ارز» است؛ زیرا جدال در این رابطه نیز ممکن است بستگی به این موضوع داشته باشد که منظور از واژه مورد بحث چیست. ممکن است به هر یک از توصیه‌های ارائه شده در شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ در لیست ما پیرامون نرخ ارز اشاره داشته باشد. و حتی ممکن است به موارد دیگری مربوط باشد. در نتیجه، بحث دقیق و اصولی مستلزم این است که توافق‌های کلی‌ای در ارتباط با اصطلاح شناسی به صورت پیشفرض صورت گیرد.

۲. تفاوت در استدلال منطقی

در شیوه استدلال منطقی، اختلاف نظر حقیقی وجود ندارد، قواعد منطقی برای همه یکسان است، اما ممکن است در ورای یک سری از عدم توافقاتها، خطاهای منطقی وجود داشته باشد. این موضوع ممکن است زمانی اتفاق افتد که یکی یا بیشتر از یکی از مفروضات واقعی که قرار است بحث بر آنها مبتنی باشد، با یکدیگر ناسازگار باشند (اما این عدم سازگاری تنها زمانی

بروز می‌کند که برخی از پیامدها و آثار پنهان شده مفروضات مذکور در یک پروسه تجزیه و تحلیلی معلوم شوند و در نظریه پردازی آنها به تخصصی بیش از آنچه اقتصاددانان دارند، نیاز باشد).

در اینجا به یک مثال توجه کنید: عده‌ای از اقتصاددانان بر این موضوع تأکید دارند که اگر دستمزد در کشورهای خارجی نسبت به بهره‌وری نیروی کار با سرعت کمتری در حال افزایش باشد، در کشور داخلی کسری بودجه بوجود می‌آید.^۲ ممکن است شرایط عرضه و تقاضا به گونه‌ای باشد که کاهش ارزش پول داخلی (آن کشور که دچار کسری ترازگردیده است) نتواند مشکل کسری موازنه را درمان کند. بعداً این موضوع به اثبات رسید که شرایطی که تحت آن کسری موازنه بوجود می‌آید و شرایطی که نمی‌تواند کسری را از طریق کاهش ارزش پول داخلی حل کرد، اصولاً بهم ربط ندارند.^۳

بدیهی است که عدم توافق به خاطر چنین خطاهای منطقی در میان اقتصاددانان، دوام زیادی نخواهد داشت. زمانی که ناهماهنگی‌ها و ناسازگاری‌ها شناسایی و مشخص می‌شوند، بحث و جدل مذکور نیز در میان اقتصاددانان کنار گذاشته می‌شود.

۱. عبارت «تضعیف پول ملی» (devaluation) به معنای تقلیل ارزش پول ملی در برابر پولهای خارجی است، بدیهی است عملاً می‌توان آن را به صورت افزایش نرخ ارز نیز بیان داشت. در نتیجه می‌تواند باعث خلط در معنا گردد. البته قبل از نظام «برتن و ودز» بیشتر پولها در مقابل طلا تقویت و یا تضعیف می‌شدند. شاید اشاره مؤلف هم در این راستا باشد (م).

۲. اگر به عنوان مثال افزایش در نرخ دستمزد ۶ درصد باشد، اما بهره‌وری نیروی کار ۸ درصد باشد، در آن صورت وضع تولید کالاها و خدمات در چنین کشورهایی بهتر شده، صدور کالاهای آنها به دیگر کشورها (در اینجا کشور داخلی مورد بحث) افزایش می‌یابد و این وضع تراز کشور مذکور را بدتر خواهد کرد، که نهایتاً می‌تواند منجر به کسری در موازنه گردد (م).

۳. رجوع شود به:

Harry G. Johnson, increasing productivity, income price trend, and trade Balance, *Economic Journal*. 64 pp. 462-485

۳. تفاوت در مفروضات واقعی

مهمترین منبع عدم توافق مربوط به تفاوت‌های مربوط به مفروضات واقعی است. این یک روال عادی و ساده برای اهل فن نیست که تمامی مفروضاتی را که زیربنای نتایج اخذ شده آنان است، بیان کنند؛ این موضوعی خیالی پر زحمت و دردسر آور است. اما زمانی که آنها به نتایج خیلی متفاوتی نائل گشته‌اند، در آن صورت باید به ناچار به عقب برگشت و ملاحظه کرد که آنها چه نوع مفروضات ضمنی داشته‌اند.^۱ این مفروضات ممکن است به حوادثی منحصر به فرد و مجزا اشاره داشته باشد. و یا ممکن است به یک سلسله از وقایع مرتبط به هم، مربوط باشند. ممکن است به نهادهایی دائمی مربوط باشد و یا به پاره‌ای از ساخته‌هایی موقتی ارتباط داشته باشد. و یا می‌تواند به عکس‌العمل‌ها، تصمیمات و خط‌مشی‌های اقتصادی (رفتارهای جمعی) و یا عکس‌العمل‌ها و تصمیمات سیاسی و یا ارتباط عکس‌العمل‌های سیاسی و اقتصادی و امثال آنها ربط داشته باشند. هر یک از مفروضات ممکن است مربوط به گذشته، معمولاً به اموری ربط پیدا می‌کنند که در حال حاضر هیچ نوع شواهد خارجی از آنها در دسترس نمی‌باشد. مثلاً ترکیب روند سرمایه‌های کوتاه مدت بخش خصوصی و اشتباهات و یا ارقام حذف شده در موازنه پرداخت آمریکا در سالهای اخیر، مشخص نیست، لذا می‌شود تنها آنها را فرض کرد. این مفروضات ممکن است برای حل مسائل مورد نظر ما بسیار اساسی باشند. مفروضات در مورد حال ممکن است ماهیتاً مشابه باشند؛ آنها قسمتی از یک شناسایی باشند که مبتنی بر حدس و یا تخمینی است که در حال حاضر قابل آزمون نمی‌باشند. مثلاً میزان حجم طلای نگهداری شده توسط اتحاد جماهیر شوروی [سابق] و یا ذخائر طلا در تملک سرمایه‌داران بخش خصوصی و واسطه‌ها [در آنجا و جاهای دیگر] مشخص نیست. با توجه به فقدان این اطلاعات بایستی به ساختن مفروضات اقدام کرد.

مفروضات در مورد آینده ممکن است: ۱- از طریق تعمیم و پیش‌بینی از روی قرائن و امارات و فرافکنی عکس‌العمل‌های گذشته (توابع رفتاری) صورت گیرد. ۲-

و یا [و یا] از طریق پیش‌بینی وقایع و حوادثی انجام شوند که به دلایل چندی محتمل الوقوع هستند. ۳- و یا از طریق پیش‌بینی و پیشگویی‌های محض مبتنی بر انواع دیدگاه‌های شناسایی نشده، صورت گیرند. مثلاً نسبت واردات به درآمد ملی (میل به واردات) به نحوی به سوی آینده‌کشانده می‌شود؛ [یا] فرض می‌شود، گرایش مدیران بانک‌های مرکزی که در گذشته شکل و روند خاصی داشته است بدون تغییر باقی بماند؛ و یا پیش‌بینی می‌شود که فشار گروه‌های سیاسی تحت شرائط خاصی شکل گرفته و منجر به تصمیماتی معین از ناحیه حاکمیت ملی می‌گردد.

احتمال اینکه این قبیل مفروضات به طور واقعی در قالب وقایع و حوادث آینده قرار گیرند، جای بحث دارد. یک سری احکام (و قضایا) مورد نظر ممکن است در آینده قابل آزمون باشند، اما آنها در حال حاضر در بهترین وضعیت می‌توانند به عنوان اموری منطقی، احتمالی و یا واقعی بر اساس اطلاعات ارزیابی شده (که بر آنها پرتو غیر مستقیمی انداخته باشد) تلقی شوند. ظاهر کردن مفروضات ضمنی از این نوع در ارزیابی تفاوت دیدگاه‌ها می‌تواند نقش اساسی داشته باشد.

در ارتباط با توصیه‌های اقتصادی سیاست‌گذاری، بیان روشن تمام مفروضات درباره گرایش‌های سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا قضاوت‌های غیر همسو [و ناسازگار] پیرامون اینکه چه چیزی غیر عملی و چه چیزی غیر قابل قبول است، ممکن است در ارتباط با عدم توافق وسیع میان اقتصاددانان، جوابگو باشد. حاکمان و مسؤولان حکومتی و قانون‌گذاران که مسئول اتخاذ تصمیم هستند، این حق را دارند که بدانند یک اقتصاددان چه فکر می‌کند، [البته] نه در مورد اینکه اقتصاددان چه چیزی را دوست دارد و از چه چیزی خوشش نمی‌آید، بلکه درباره اینکه اگر قرار باشد یک سیاستی و یا یک نهادی و یا یک مقیاس تدوین گردد،

۱. معمولاً این گونه مفروضات ضمنی آگاهانه یا نا آگاهانه به طور صریح بیان نمی‌شوند. ممکن است صاحب نظران مربوطه فکر کنند، مشکل ایجاد می‌شود و یا آنکه آن‌ها را خیلی مهم ندانند که تصریح نکنند (م).

اقتصاددانان در مورد آثار احتمالی آنها چه فکر می‌کنند. لذا اقتصاددانان بایستی به صراحت آن توصیه‌ای را مطرح کنند که در شرایط عدم محدودیت سیاسی مطرح می‌کرد (یعنی در شرایطی که می‌توانست فقدان مقاومت‌های سیاسی‌ای را فرض کند که فکر می‌کرد مانع پیشنهاد خاصی بوده‌اند).^۱

به عنوان ارائه یک تصویر از این قضایای انتزاعی می‌توان مثال مربوط به نرخ ارز متغیر (در شمالی کلی مورد نظر که قبلاً اشاره شد) در یکی از آن شکل‌هایی که حداقل دخالت رسمی در بازار مطرح بود، مورد توجه قرار داد. تعدادی از اقتصاددانان، تصدیق کردند که آنها عمدتاً به این خاطر مبادرت به پیشنهاد سیستم‌های دیگری [غیر از نرخ ارز متغیر] کردند [زیرا] فرض می‌کردند که مقاومت‌های سیاسی برای قبول و اجرای سیاست نرخ ارز متغیر بیش از آن حدی است که بشود کنار گذاشته شود. عده‌ای دیگر از صاحب نظران عمدتاً به این دلیل مخالف سیستم متغیر (و موافق سیستم ثابت) بودند که مفروضات ویژه‌ای درباره گرایش‌های آینده رؤسای بانک‌های مرکزی انجام داده بودند. به طور خاص آنها فرض کرده بودند که رؤسای بانک‌های مرکزی در تلاش برای جلوگیری از سیاست‌های اعتباری تورم‌زا (که مصرانه توسط گروه‌های فشار سیاسی از آنها خواسته شده بود) می‌توانند این موضوع را از طریق کاهش تدریجی ذخائر خارجی تحت نظام نرخ ارز ثابت بهتر انجام دهند تا کاهش نرخ ارز تحت نظام ارزی متغیر. طرفداران نرخ ارز متغیر این فرض را بعنوان یک استنباط غیر واقعی در مورد پیشداوری‌های سیاسی در آینده لحاظ می‌کنند. فرض دیگر که متناسب با حمایت و یا رد نرخ ارز متغیر بود، به این احتمال مقایسه‌ای مربوط می‌شد که دولتی که در بازار ارز به اعمال محدودیت مبادرت می‌کند، این کار را (به خاطر فرار از زیان ذخیره) با نرخ ارز ثابت راحت‌تر انجام می‌دهد و یا (به خاطر فرار از کاهش ارزش پول) با نظام ارزی متغیر بهتر انجام می‌دهد. باز هم فرض دیگر به آثار اقتصادی مربوط به نگرانی صادرکنندگان یا واردکنندگان بر می‌گردد که ممکن است در ارتباط با محدودیت‌های

ارزی اعمال شده از یکسو و افزایش نرخ ارز از سوی دیگر باشد.^۲

اینک بایستی روشن شده باشد که همه اینها مواردی هستند که ما در ارتباط با آنها اطلاعات [کافی] نداریم. کاری غیر از این نمی‌توان کرد که مفروضاتی بر این مبنا ساخته شود که افراد فکر می‌کنند فلان موضوع به احتمال قوی واقع خواهد شد. و اگر صاحب نظران مختلف با ملاحظه این احتمالات، دارای قضاوت‌های متفاوتی باشند، هیچ کس نمی‌تواند یک گلابه منطقی داشته باشد. به مثال دیگری توجه کنید. موقعیت یک و تشکیلات پولی بستگی به این امر دارد که آیا می‌شود از رشد نرخ دستمزد به میزانی بالاتر از نرخ بهره‌وری جلوگیری کرد. آنها که فرض می‌کنند هیچ نوع فشار دستمزدی (حاد) به وقوع نمی‌پیوندد، ممکن است یک ترتیبات [خاص] پولی را توصیه کنند، در حالی که آنها که خوف از این دارند که نتوان فشار دستمزد را نادیده گرفت، ممکن است

۱. بنابراین عقلایی است که اقتصاددانان به طور واضح مواضع خود را روشن کنند. حتی ممکن است آنها پس از بیان صریح مواضع و مفروضات خود، دریابند که همان مشکلاتی که گمان می‌کردند (بخاطر بیان مواضع بصراحت) بوجود می‌آید، برعکس حل و فصل گردند. اصولاً صداقت، اعتماد و صراحت موضع علاوه بر آنکه یک تأکید دینی و اخلاقی است، آثار بسیار زیاد اجتماعی و اقتصادی دارد. چالش است که یک سری از دزدهای حرفه‌ای (ظاهراً در آمریکا)، به این نتیجه رسیده بودند که حتی برای حداکثر کردن سود ناشی از دزدی به صلاح است که کلیه دزدهای یک باند خاصی نسبت به هم صداقت و اعتماد به خرج دهند. (م).

۲. پی‌آمد این مطلب در جدا کردن امور هنجاری و اثباتی قابل توجه است. یعنی پیش‌بینی‌هایی که صاحب نظران در مورد رفتارهای واقعی در جامعه می‌کرده‌اند معمولاً جنبه اثباتی (و بررسی آنچه واقع می‌شود یا واقع خواهد شد) مربوط می‌شود و بر اساس آن امور اثباتی، مبادرت به توصیه‌های خاصی نموده‌اند (توصیه‌ها ماهیتاً هنجاری‌اند). البته گاهی عکس این موضوع نیز می‌تواند اتفاق افتد. به این صورت که یک امر هنجاری زمینه یک توصیه قرار گیرد. مثلاً اینکه آدم اسمیت انسان قناعت پیشه را یک منبع ثروت - (و خیر اجتماعی) - تلقی می‌کند، مبتنی بر این پیشفرض هنجاری است که رشد اقتصادی را امری مطلوب می‌داند و رفتار انسان فوق می‌تواند با مصرف کمتر و پس‌انداز بیشتر منجر به اثبات سرمایه شده نهایتاً دامن به رشد اقتصادی بزند. (م).

نوع دیگری را تجویز نمایند. پس بر مبنای دیدگاه‌های مختلف (و ممکن) در مورد اینکه «چه چیزی اتفاق خواهد افتاد»، «ممکن است اتفاق افتد»، «می‌تواند اتفاق افتد» و یا «احتمال دارد که اتفاق افتد» توصیه‌ها و تجویزهای متفاوتی صورت می‌گیرد. چه کسی می‌تواند به طور منطقی تقاضا داشته باشد که اقتصاد دانان این قبیل امور مربوط به آینده را بدانند؟

یک سری «توابع رفتاری» هستند که ما می‌توانیم در نهایت مطالب بیشتری (نسبت به اطلاعات فعلی) در مورد آنها یاد بگیریم. و ممکن است دیگران در مورد پایداری یک سری مسائل کمتر از من بدین باشند.^۱ به طور خاص یک دسته از اقتصاددانان یعنی اقتصاد سنج‌ها در مورد ثبات و پایداری روابط عددی در زندگی اقتصادی ایمان دارند و [این] قول را می‌دهند که در مورد رفتار آینده مطالب بیشتری نسبت به حالا خواهیم داشت. اما این را نیز ملاحظه می‌کنند که همواره بایستی یک سری مقادیر برون زا و یا متغیرهای مستقل، فرض کرد.

لزومی ندارد اقتصاددانان در مورد جهل خود درباره آینده ناشناخته، احساس شرم کنند. آنها کاری بهتر از این نمی‌توانند انجام دهند که یک سری مفروضات را تدوین کنند. و اگر آنها در مواجهه با عدم اطمینان‌های حاد، تبانی کنند که مفروضات یکسانی را تدوین نمایند، [این کار] فریب و گناه نابخسودنی در مورد جامعه خواهد بود. اما بدون چنین تبانی، بسیار بعید است که به فرضیات یکسانی نائل شوند؛ در نتیجه آنها به نتایج متفاوت و توصیه و تجویزهای مختلفی خواهند رسید.^۲

۴. قضاوت‌های ارزشی متفاوت

حتی انتخاب‌های یکسان از تمامی مفروضات متناسب منجر به این اطمینان نخواهد شد که درباره توصیه‌های مربوط به سیاست‌گذاری، توافق باشد. اگر توصیه‌کنندگان در جستجوی تحقق اهداف دارای ترجیحات متفاوتی باشند، در واقع با وجود اهداف و آرمانهای متفاوت، اما در عین حال با مفروضات واقعی یکسان، توصیه‌ها (بجز در موارد خاصی) همسو و هماهنگ نخواهند بود.

سلسله مراتب مربوط به ارزشها، ممکن است از شخصی به شخص دیگر فرق کند. و حتی در جایی که یک رده بندی وسیع از ارزشها یکسان نیز باشند، احتمالاً وزن‌های نسبی (مقایسه‌ای) داده شده [به آنها] متفاوت خواهند بود.^۳ اموری که مردم مختلف (زمانی که درباره رفاه جامعه بحث می‌کنند) در ذهن دارند و یا آنچه را تحت عناوینی از قبیل، درآمد کل، فرصت‌های اشتغال، پایداری، رشد، برابری درآمد، آزادی و غیره گروه بندی می‌کنند، همه رانمی‌توان در یک زمان به حداکثر رسانید. به عنوان یک قاعده کلی بیشتر داشتن از یک چیز به معنای کمتر داشتن از چیز دیگر است؛ و اینکه چه مقدار ما بایستی آماده شویم که موردی را فدا کنیم برای آنکه به مورد دیگری برسیم، از اموری است که دیدگاه‌های مردم همواره درباره آنها متفاوت می‌باشد.

۱. چون مؤلف می‌خواهد به خوش بینی اقتصاد سنج‌ها اشاره کند مسأله بدبینی خود را نسبت به پی آمدهای کار اقتصادسنجی پیشاپیش بیان می‌کند. البته این فقط مک لاپ نیست که در مورد اقتصاد سنجی بدبین است، گروهی دیگر از اقتصاددانان هستند که اقتصاد سنجی را یک رشته مستقل و مولد دانسته صرفاً ابزاری تلقی می‌کنند که می‌توان توسط آن و از طریق بازی‌های آماری و ریاضی (و حتی با آمارهای غیر واقعی) نتایجی غلط‌انداز استخراج نمود. حداقل این امر روشن است که در مورد مفید بودن یا نبودن اقتصادسنجی اختلاف نظر زیادی وجود دارد (م).

۲. به عبارت دیگر در صورتی که اقتصاددانان از ترس اینکه (و به خاطر شرم از اینکه) در نتیجه عدم توافق، مورد حمله واقع نشوند، بیابند و فروض (ساختگی) یکسانی را در نظر بگیرند این امری فریبکارانه و غیرصادقانه است (م).

۳. قابل ذکر است که خلط بین قضاوت‌های ارزشی و پیش‌داوریهای شخصی بویژه در مطالعات علمی مشکل‌ساز می‌گردد. به نظرمی رسد عقلایی این باشد که بین قضاوت‌های ارزشی که می‌تواند مبتنی بر اموری آگاهانه و قابل بررسی (در یک چارچوب علمی) باشد و پیش‌داوری‌های شخصی که لزوماً آگاهانه نبوده، نوعاً وارد صحنه تعصب می‌گردد، فرق قائل شویم. اینکه به تعبیر قرآن مجید توزیع ثروت و درآمد را انجام دهید تا منجر به انباشت ثروت در دست قشر متمول جامعه نگردد (... کی لا تکون دولته بین الاغنیاء منکم). این یک پیش‌داوری است و یا یک موضوع آگاهانه و قابل نقد (علمی) است. به نظرمی رسد حتی بشوای این قضاوت ارزشی را آزمون هم کرد. گزاره‌های ارزشی از این قبیل در آیات و روایات زیاد است. البته خود آیات و روایات پیش‌داوری شخصی را بی‌اعتبار می‌دانند (م).

هرچند به ما گفته شده است که اقدام در جهت حل اختلافات ارزشی به صلاح نیست^۱ و اینها در هر حال وجود دارند، اما ارائه توصیفی از تفاوت در قضاوت‌های ارزشی ممکن است مفید باشد. زیرا موارد بسیاری اتفاق افتاده که طرفدار یک علت در موضع قدرت قرار می‌گیرد بدون آنکه این مطلب را در نظر گرفته باشد که تنها بعضی از ارزش‌های او غایی هستند و اکثریت آنها ابزاری‌اند. ارزش ابزاری دلالت بر ترکیبی از قضاوت ارزشی غایی و مفروضات واقعی در مورد ارتباط بین ابزارها و آثار فرض شده مربوط به ارزش غایی [مذکور] دارد. اما این مفروضات واقعی ممکن است تماماً یا بعضاً غیر معتبر باشند و یا ممکن است مفروضات [مورد نظر] در ایجاد ارتباط بین آثار مطلوب و ابزار درست عمل کنند اما در این امر ناقص عمل نمایند که آثار جانبی‌ای را کنار بگذارند که حتی در سیستم ارزش‌ها، خود نیز نامطلوب بوده‌اند.

اهداف سطح قیمت‌های پایدار، اشتغال کامل و یک نرخ رشد سریع‌تر، به عنوان یک مثلث مقدس اقتصادی با هم جور هستند. اینکه در اوضاع و احوال فراوانی نیز با هم معارض هستند، به خوبی جا افتاده است. اما اینکه آنها در ارتباط با نقش واسطه‌ای‌شان نسبت به ارزش‌های غایی در سطوح مختلفی قرار دارند، معمولاً مورد بی توجهی قرار گرفته است.

رشد بالا که به صورت افزایش مداوم درآمد و یا مصرف سرانه تعریف می‌شود، بر این واقعیت دلالت دارد که فرزندان ما نسبت به خود ما وضع بهتری خواهند داشت. و جوان‌ترها هر چه به سنین بالاتری برسند از مزایای درآمد بالاتری برخوردار می‌شوند. این یک ارزش غایی و یا بسیار نزدیک به یک ارزش غایی است.^۲ از سوی دیگر سطح قیمت‌های پایدار تنها به این خاطر خوب است که آنرا به صورت ابزاری برای رسیدن به چیز دیگری در نظر داریم. مثلاً می‌توان فرض کرد که عدم ثبات قیمت باعث نوعی توزیع درآمد نامطلوب گردد. لذا ثبات قیمت‌ها باعث بهتر شدن و عادلانه‌تر شدن توزیع درآمد خواهد شد، که آن ممکن است یک ارزش

غایی محسوب شود (اما صد افسوس که آثار واقعی تغییر قیمت روی توزیع درآمد کاملاً نامطمئن است). یا ممکن است فرض شود [بی ثباتی قیمت] باعث کاهش کارآیی در تخصیص منابع گردد که با فرض ثبات سایر چیزها این موضوع به منزله تولید کمتری از کالاها و خدمات (نسبت به تولید با قیمت‌های با ثبات) خواهد بود. لذا ثبات قیمت‌ها ممکن است به تولید بیشتر کالاها و خدمات منجر شود که یک هدف و ارزش نهایی است (البته ممکن است فرض ثبات سایر چیزها زیر سؤال باشد). و یا در سومین احتمال ممکن است فرض کنیم که افزایش قیمت‌ها منجر به کاهش پس انداز و سرمایه‌گذاری می‌گردد که آنهم به نوبه خود باعث کاهش نرخ رشد می‌گردد. لذا ارزش ثبات قیمت‌ها به این دلیل است که به رشد دامن می‌زند و آن ارزشی (و هدف) غایی است.

ممکن است این مسأله هم اتفاق افتد که قضاوت من در ارتباط با احتمالات متناسب مرا وادار کند که ارزشی بودن ثبات قیمت‌ها را بپذیریم. اما این را در نظر دارم که آن یک ارزش فی حد نفسه، و مطمئناً ارزشی مطلق نخواهد بود. اگر این ارزش در جهت رسیدن به بعضی از منافع مورد نظر، حالت ابزاری داشته باشد، در نظر گرفتن آن؛ هزینه (بصورت از دست دادن منافع در وضعیت‌های دیگر) در بردارد. این هزینه‌ها [از طرفی] توسط [طرفداران] قهرمانی ثبات قیمت‌ها، اصولاً بحساب نمی‌آیند. و از سوی دیگر [این هزینه‌ها] توسط یک سری از طرفداران سیاست پولی‌ای که ایجادکننده اشتغال کامل و رشد سریع‌تری هستند، بیش از حد تلقی می‌گردند.

اگر درک کنیم که بسیاری از اهداف سیاست‌های اقتصادی تنها به صورت ارزش‌های ابزاری هستند این

۱. مؤلف به یک ضرب المثل لاتین اشاره می‌کند که با الفظ «دی گس تی بس نون دیس پوتاندام» می‌رساند که اختلافات ارزشی را به حال خود رها کنید (م).

۲. به عبارت دیگر برخی از اهداف واسطه‌ای می‌توانند در مراحل ابزار هم باشند. مثلاً رشد که خود زمانی هدف و ارزش غایی است در برابر زندگی بهتر نسل‌های آینده خود یک ارزش ابزاری به خود می‌گیرد (م).

مطلب را در می‌یابیم که قضاوت در مورد واقعیت‌ها با قضاوت پیرامون ارزش‌ها به شکل نامیدانه‌ای درهم می‌شوند. شخصی که طرفدار اعمال یک سیاست خاص است، ممکن است به این خاطر باشد که برای آثار انتظاری ناشی از آن ارزش بالایی قائل است و یا بخاطر احتمال کمی باشد که نامطلوب بودن آثار آن می‌دهد. مثلاً آنها که به شنودن ثبات قیمت‌ها می‌پردازند و در نتیجه توصیه به سیاست‌های پولی و مالی ریاضت طلبانه می‌نمایند معمولاً اعتقاد دارند که اشتغال نیروی کار تحت تأثیر شدید تقاضای کل نیست. و بر عکس آنان که علم اشتغال کامل را بر می‌افزاند و لذا به تشویق وسیع اعمال سیاست‌های انبساطی پولی و مالی مبادرت می‌ورزند، معمولاً (بعنوان یک امر واقعی) اعتقاد دارند که اشتغال کامل تضمین شده توسط هزینه‌های بیشتر لزوماً باعث افزایش قیمت‌ها نمی‌گردد. آیا قضاوت‌های ارزشی بر قضاوت‌های واقعی مؤثر واقع شده‌اند؟ آیا برای جدا کردن عناصر دستوری و اثباتی در مورد عدم توافق‌های بین اقتصاددانان نیاز به تحلیل‌گران روان‌شناسی هست؟

پاره‌ای از ارزش‌هایی که بر توصیه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی اثر می‌گذارند از جهاتی ابزاری و از جهاتی دیگر غایی هستند. مثلاً اعمال محدودیت‌های تبعیضی در بازار ارز با مخالفت عده‌ی زیادی از اقتصاددانان روبرو می‌شود. اما عده‌ای عمدتاً بخاطر آثار جانبی کنترل‌های دولتی (مثلاً کاهش در کارآیی تولید) با آن مخالفت می‌ورزند. در حالی که، دیگران به خاطر کاهش مستقیم آزادی، نسبت به آن بی‌میل هستند. هر دو قضاوت ارزشی را می‌توان در ابتدا بر این اساس جدا کرد که چه نوع مفروضات واقعی در بردارند و تا چه حد ارزش‌های غایی (درآمد ملی و آزادی فردی) مورد خدشه واقع شده‌اند.

مجموعه خلط شده مشابه از ارزش‌ها، دیدگاه‌های مربوط به حاکمیت ملی را پیچیده‌تر می‌کند. نهادهای پولی (به عنوان مثال) گاهی به این خاطر مورد حمله واقع می‌شوند که احتمالاً باعث تضعیف استقلال اقتصادی یا سیاسی و حاکمیت ملی می‌گردند. قضاوت مذکور ممکن

است یا در برگیرنده ارزش‌های واسطه‌ای باشد (وقتی این ترس وجود دارد که فعالیت‌های مضر و یا هزینه‌های غیر ضروری از خارج بر کشور تحمیل گردد)؛ و یا در برگیرنده ارزش‌های غایی و نهایی باشد (زمانی که خود فشارهای خارجی فی حد نفسه مورد تنفر هستند و نه به خاطر آثارشان). در حالت اول ممکن است ارزش نهایی درآمد ملی بالاتر باشد که به خاطر عملیات تحمیلی به خطر افتد. در حالت دوم ارزش غایی احساس غرور مربوط به خود اتکایی (و استدلال) می‌باشد. مثلاً یک ملت ممکن است کاملاً تمایل داشته باشد، زیر فشارهایی، تن به اعمالی بدهد، اما اگر همان اعمال توسط کشورهای خارجی و یا بدنه بین‌المللی اعمال شوند، مقاومت نمایند. به عبارت دیگر، ممکن است آن ملت متنفر باشد که به او دستور داده شود که چه کار بکند، ولی اگر با آزادی کامل به آن نتیجه برسد، همان کار را انجام می‌دهد. در مورد اول قضاوت در مورد ارزش‌های فراموش شده‌ای است که به خاطر اعمال توصیه شده توسط خارجی‌ها ایجاد گردیده است. اگر قرار باشد منابع عدم توافق در یک سری از طرح‌های مربوط به اصلاح سیستم پولی بین‌المللی شناسایی گردد، یک کالبد شکافی از قضاوت‌های ارزشی از این نوع لازم می‌باشد.

مقایسه با دانشمندان علوم طبیعی

توضیحی که از منابع عدم توافق در تجویز سیاست‌های اقتصادی ارائه دادیم دیدگاه‌هایی بدست داد که برای پاسخ‌گویی به سئوالاتی که در ابتدا مطرح کردیم مورد نیاز است: آیا عدم توافق بین اقتصاددانان از عدم توافق بین دانشمندان دیگر رشته‌ها بیشتر است؟ اجازه بدهید مقایسه‌ای (در این رابطه) بین آنها و دانشمندان علوم طبیعی (بویژه فیزیک دانان و بیولوژیست‌ها) انجام دهیم. واقعیتی که ما پیرامون عدم توافق مربوط به سیاستها مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم دارای اهمیت بسزایی است. زیرا اگر این مطلب درست است که «دانشمندان علوم طبیعی در اکثر امور بدنه دانشی که به آن مربوط هستند، توافق دارند» به این خاطر است که از توصیه‌های

سیاست‌گذاری به دور هستند. اکثریت فیزیک دانان و یا بیولوژیست‌ها در چارچوب زمینه‌های مطالعاتی خود در ارائه پیشنهاداتی در مورد سیاست‌های عمومی احساس تعلق نمی‌کنند. اما آنها که درگیر، تدوین سیاست‌ها هستند (چه به خاطر اقتضای شغلی آنها به عنوان مشاور و چه به صورت شهروندان خصوصی)، و در هر صورت پیرامون امور عمدی نظر می‌دهند، آنها در بحث با یکدیگر کمتر از اقتصاددانان اختلاف نظر ندارند.

آیا برای تأیید این مطلب نیاز به مثال هست؟ تنها لازم است بحث‌ها و مشاجرات اخیر (مربوط به بمب‌های هیدروژنی آزمون دستگاه‌های هسته‌ای در هوا، در آب و در زیرزمین، دربارهٔ پروژه «موهل»^۱ دربارهٔ آزمایش اربیتال‌ها بر انسان و تحقیقات صورت‌گرفته در کرهٔ مریخ) مورد اشاره قرار گیرد تا ملاحظه شود که موارد عدم توافق میان دانشمندانی که به توصیه‌های سیاست‌گذاری مبادرت کرده‌اند بسیار زیاد و گاهی شدید است. همچنین [در اینجا] مواردی مشابه از خلط قضاوت‌های ارزشی با مفروضات واقعی را در می‌یابیم. مثلاً در مورد موضوع باران «رادیو اکتیو» و نتایج ژنتیک آن فکر کنید. و یا به امکان کاهش خطرات اتمی توجه کنید. در ارتباط با این مسائل می‌توان همان پدیده‌ای را دید که در بحث‌های اقتصادی مطرح است: یک ارتباط دو طرفه بین قضاوت‌های ارزشی و اثباتی موجود است. تمایلات سیاسی و اخلاقی به طور آشکار بر دیدگاه‌های اولیه پیشکسوتانی دربارهٔ پاره‌ای از موضوعات واقعی (مثلاً اثر باران رادیواکتیو روی جهش و دگرگونی ژن‌ها) تأثیر گذاشته است.^۲

در اینجا بحث نکرده‌ایم که چرا اقتصاددانان بر مسأله تبیین و پیش‌بینی توافق ندارند، لذا برای مقایسه عدم توافق میان دانشمندان در این زمینه‌ها، ابزار کمتری در اختیار داریم. اما این مطلب اساسی است که بتوان بین قضایایی دربارهٔ سلسله واقعیت‌هایی (که فرض می‌شود تحت شرایط خاصی ثابت هستند و یا واقعاً کنترل شده هستند) و بین قضایایی که نه شرایط آنها را می‌توان کنترل کرد و نه با اطمینان قابل شناسایی هستند، تمییز قائل شد. امور مربوط

به بحث‌های عمومی در میان دانشمندان، اشاره به جهان مصنوعی و در قالب آزمایش کنترل شده دارد و یا به جهان بسیار پایداری مربوط می‌شود که در آن عوامل اساسی (برای اکثریت اهداف) ثابت باقی می‌مانند. زمانی که دانشمندان از این جهان‌ها قدم به بیرون می‌گذرانند، و بسوی جهانی می‌روند که نمی‌توانند تمامی متغیرهای مهم را کنترل نمایند، نمی‌توانند مقادیر آنها را درک کنند و یا نمی‌توانند انتظار داشته باشند که این مقادیر برای دوره‌های طولانی ثابت باشند، در آن صورت عدم توافق جدی تر می‌گردد.

دانشمندان علوم طبیعی برای پیش‌بینی در جهانی که کنترل بر آن ندارند، ناچار هستند دربارهٔ متغیرهای ناشناخته و یا نامطمئن مفروضاتی به عمل آورند و قضاوت‌های گوناگون آنها در مورد واقعیت‌های مربوط ممکن است به همان وسعتی متفاوت باشد که در میان دانشمندان علوم اجتماعی هست. اختلاف نظر آنها و غیر قابل اتکا بودن پیش‌بینی‌های آنها در مورد موضوعاتی از قبیل توفان فردا، وضع برف در زمستان آینده، محصول غلات در پاییز آینده، نرخ مرگ و میر دههٔ آینده، زمان مشخص سقوط و نیز و فرورفتن آن در آب، پایین رفتن ارتفاع نیویورک از سطح دریا، امکان وجود موجود زنده در کرهٔ مریخ، قابلیت رقابت قدرت هسته‌ای با انرژی‌های موجود، [و امثال آن]، گوشزد خاص و عام است.

توضیح وقایع گذشته در یک جهان واقعی (که در آن اموری اتفاق می‌افتد که انتظار نمی‌رفت) فرض وقایع پیشینی و فرض شرائطی است که برای آنها یا هیچ شاهد خارجی وجود ندارد و یا تنها قرائن و اماره‌هایی وجود دارد. لذا توضیح دانشمند از نوعی زلزله یا ریزش خاک، سیلاب‌ها، آتش سوزی‌های بزرگ، انفجارات، غرق

۱. پروژه موهل (Mohole) نوعی طرح تحقیقاتی رفتارهای عناصر در زیردریاست (م).

۲. این نکته بسیار با اهمیتی است زیرا به طور تلویحی می‌رساند که هنوز در علوم طبیعی و تجربی نیز نتوانسته‌اند جدایی بین ارزش‌ها و امور اثباتی را به اثبات برسانند. زیرا امور ژنتیک بیشتر جنبه اخلاقی، سیاسی و غیره دارند که ماهیت هنجاری دارد، در حالی که، پدیده تأثیر ژنتیک از جهت تجزیه و تحلیل یک مقولهٔ طبیعی و اثباتی است (م).

شدن کشتی‌ها و خاطرات دیگر در گذشته ممکن است همواره به صورت بحث و مشاجره باقی بماند. در خیلی از مراجعات قضایی، شاهدان خبره در موقعیت مخالف قرار گرفته به اظهار نظر می‌پردازند و با کمک واقعیت‌ها، از نتایجی دفاع می‌کنند که با اطلاعات موجود قابل آزمون نیستند. به همین صورت توضیح دانشمندان در مورد تکامل جهان، تکوین و پیدایش ستاره‌ها و سیاره‌ها، بیوگرافی زمین، ابتدای خلقت، تکامل انسان (که بر مبنای دانش غیر اطمینانی هستند) بصورت زیادی بحث‌انگیز بوده و در طول سالها تغییر می‌کند.

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که دنیای دقیق ساخته شده و دنیای کنترل شده آزمایشگاهی مربوط به دانشمندان، هر دو با جهان واقعی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، فرق دارند. تا زمانی که دانشمندان با این دو جهان اول کار می‌کنند، تفاوت در دیدگاه‌هایشان ممکن است خیلی زیاد نباشد و آنچنان آشکار نباشد که توجه عمومی را به خود جلب کند. اما زمانی که آنها با جهان واقعی روبرو می‌شوند یعنی به صورت پیش‌بینی‌کننده، خبره، مشاور، استراتژیست و توصیه‌کنندگان سیاست‌های عمومی عمل می‌کنند تفاوت در دیدگاه‌ها وسیع و فراوان می‌شود. اتفاق افتاده که این امر را به عنوان نقش غیر علمی دانشمندان (که به بهترین شکلی به خاطر زحمات دقیق و پیشرفت‌های خوب علمی مورد احترام هستند) لحاظ می‌کنند.^۱

اقتصاددانان همچنین دارای جهان شناخته شده دقیقی که برای تجزیه و تحلیل خالص نظری ایجاد شده می‌باشند؛ اما هیچ نظاره‌گری دقت نمی‌کند که آنها با آن جهان ساخته شده چه کار می‌کنند. و یا هیچ کس از آن توافق وسیع بین تجزیه و تحلیل گران اقتصادی در مورد سیستم نظری که در برگیرنده علم آنهاست، قدردانی نمی‌کند. کار اقتصاددانان تنها زمانی معلوم می‌شود که در ارتباط با جهان واقعی باشد و در آن خیلی از امور ناشناخته هستند و تقریباً همه چیز نامطمئن است. اقتصاددانان در تبیین، پیش‌بینی و تجویز در این جهان نامطمئن به صورت غیر قابل اجتناب توافق ندارند. بعضی

از طرفداران تئوری محض در میان اقتصاددانان تأکید کرده‌اند که آنها تا جایی که اقتصاددان هستند نمی‌توانند مشاوره کنند و یا توصیه‌های سیاست‌گذاری داشته باشند. یعنی آنها که به توصیه و تجویز مبادرت می‌ورزند این امور را به عنوان اشتغالات خود، به صورت شهروند و یا سیاست‌مدار انجام می‌دهند. این تعریف بسیار محدود کننده از علم اقتصاد، برای خودشان ممکن است خوب باشد، اما آن پیام عام را ندارد.

زیرا (متأسفانه) تنها آنها در نقش خبره، صاحب نظر، پیش‌بینی‌کننده، مشاور و توصیه‌کننده است که به مردم به عنوان اقتصاددانان شناسانده می‌شوند. لذا آنها حرمت مشاجره گران حرفه‌ایی را کسب کرده‌اند که نمی‌توانند همواره با یکدیگر توافق داشته باشند.

۱. برخی مانند «رابینز» تقریباً همین عقیده را تبلیغ می‌کنند و بر همین مبنای، امور اثباتی را علمی و امور هنجاری را توصیه‌های غیر علمی‌ای تلقی می‌کنند که لزوماً مربوط به علم اقتصاد و عالم اقتصاد نیست. اما این نوع قائل شدن به تفاوت عالم اقتصاد و توصیه‌گرا اقتصادلا زمه‌اش این است که علم اقتصاد تا زمانی که بصورت تجزیه و تحلیل و توضیح و پیش‌بینی مطرح است، علمی است و زمانی که همان مبانی اثباتی بصورت توصیه (و برای مفید واقع شدن) مورد استفاده قرار گرفت دیگر علمی نیست. لذا این نگرش «مک‌لاپ» و هشدار وی به جدایی این امور قابل توجه می‌باشد (م).

انسان

شگفتیها بسیارند و هیچ یک شگفت انگیزتر از انسان نیست...
سوفوکل، آنتیگونه

پیتر فارب Farb, Peter; Humankind

تهیه کننده: موسی اکرمی



مقدمه

امواج متعدد و گوناگونی را در دیدگاههای انسان شناختی شاهد بوده است. در میان نوشته‌ها تعداد انگشت شماری توانسته‌اند در عرضه سیمایی نسبتاً روشن از درازنای تاریخ حرکت آدمی و حرکت تاریخی او موفق شوند، و بی‌گمان اثر پیتر فارب یکی از این اندک کتابهای موفق است.

پیتر فارب مشاور مؤسسه اسمیتسونی در واشنگتن دی. سی.، متصدی فرهنگهای سرخپوستان آمریکا در موزه ریورساید، نیویورک، و مدرس مدعو دانشگاه ییل

انسان شناسی، در کلیت خود، نمونه بی‌همانندی از پیوند علوم طبیعی و علوم انسانی، با همه دست آوردها از یک سو و عدم قطعتهای خاص طبیعی - زیستی و اجتماعی - سیاسی - تاریخی - جغرافیایی - فرهنگی - اقتصادی از سوی دیگر است. تاکنون کتابها، رساله‌ها، تک نگاشتها و مقاله‌های بسیار زیادی در انسان شناسی و تبیین موجودیت و هویت طبیعی و تاریخی و اجتماعی فرهنگی انسان نوشته شده‌اند و تاریخ بحث‌های انسان شناختی

۷۱

یک کتاب در یک مقاله [انسان]

شماره ۱۳